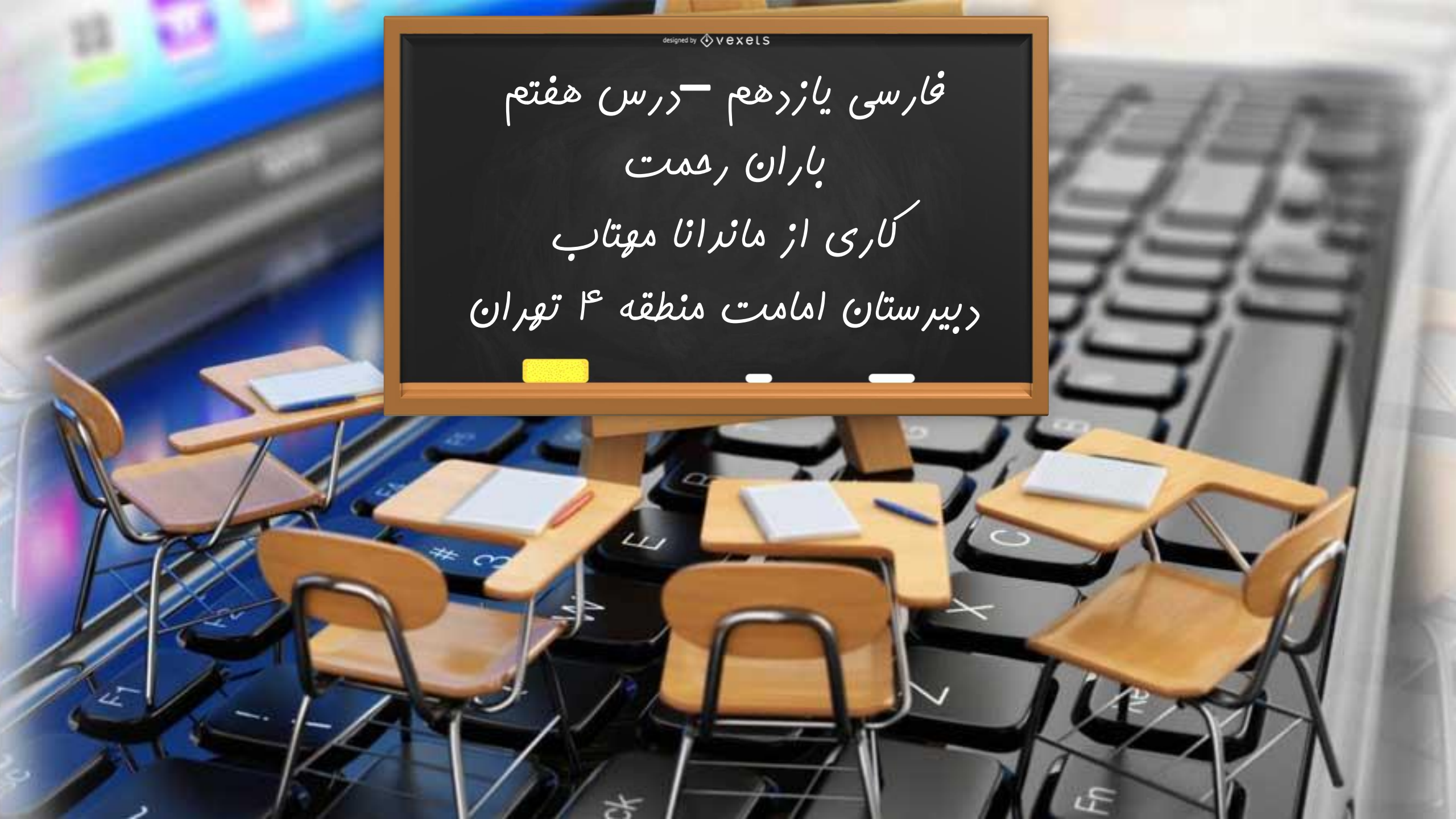


فارسی یازدهم - درس هفتم
باران رحمت
کاری از ماندانا مهتاب
دبیرستان امامت منطقه ۴ تهران



قلمرو زبانی

اصناف: انواع / وسایط: واسطه‌ها / جمع و سیطه / برکار کرد: استفاده کرد /
 اِنِّی خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِینٍ: من بشری از خاک می‌آفرینم / مُشْتَبِه: نامعلوم،
 در اشتباه /

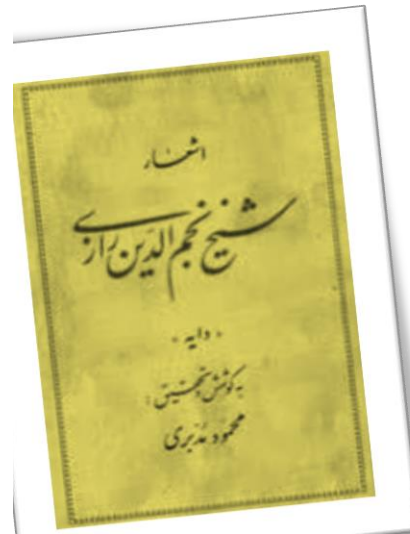
حق تعالی چون اصناف موجودات می‌آفرید، وسایط گوناگون در هر مقام، بر کار کرد. چون کار به خلقت آدم رسید، گفت: «اِنِّی خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِینٍ». خانه آب و گل آدم، من می‌سازم. جمعی را مُشْتَبِه شد؛ گفتند: «نه همه تو ساخته‌ای؟»

قلمرو ادبی

تضمین: «اِنِّی خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِینٍ» / مراعات نظیر:
 آب، گل / استعاره: فانه آدم استعاره از جسم /
 تشبیه: گنج معرفت

قلمرو فکری

فراوند بلند مرتبه وقتی انواع موجودات را از هر نوع می‌آفرید در ساختن هر چیز از واسطه و وسیله‌ای استفاده می‌کرد وقتی نوبت آفرینش انسان شد گفت من بشری از گل می‌آفرینم. قالب و وجود انسان را که از آب و گل هست من می‌سازم گروهی به اشتباه افتادند و گفتند؟ آیا همه را تو نساخته‌ای؟

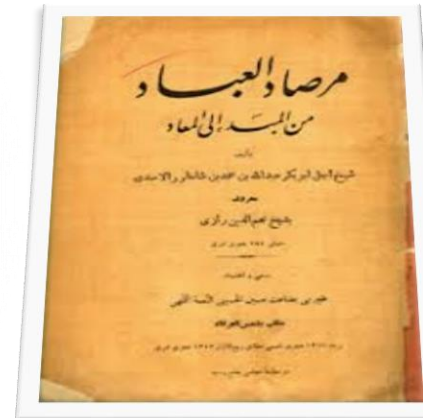
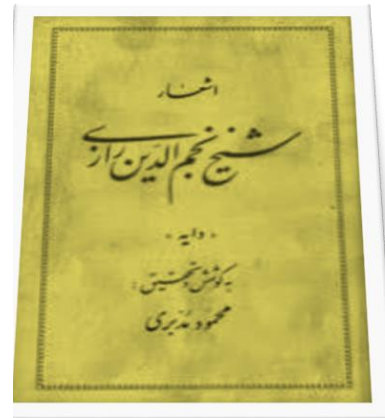
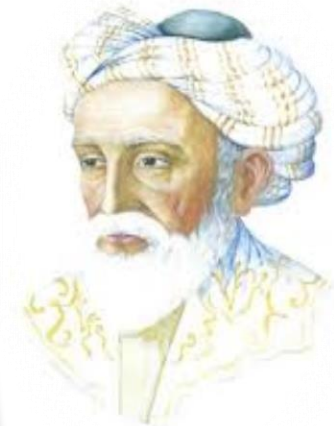


گفت: «اینجا اختصاصی دیگر هست که این را به خودی خود می‌سازم بی‌واسطه، که در او گنج معرفت تعبیه خواهم کرد.»

پس جبرئیل را بفرمود که برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیاور. جبرئیل - علیه السلام -

برفت؛ خواست که یک مشت خاک بردارد. خاک گفت: «ای جبرئیل، چه می‌کنی؟»

گفت: «تو را به حضرت می‌برم که از تو خلیفتی می‌آفریند.»



قلمرو زبانی

این را به خودی خود می‌سازم بی‌واسطه این را تنها و تنها به دست خود و بی‌واسطه می‌سازم / تعبیه خواهم کرد : آماده خواهم کرد

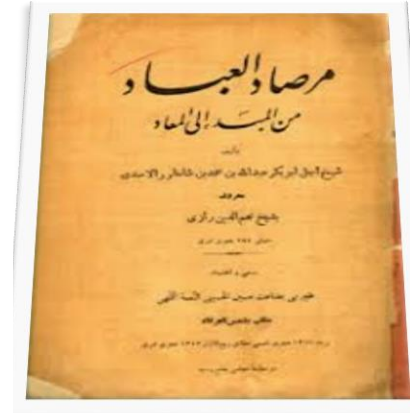
قلمرو ادبی

گنج معرفت : اضافه تشبیهی

قلمرو فکری

گفت: اینجا یک محل مخصوصی هست که آن را خود به تنهایی (و بدون استفاده از دیگر موارد) و بدون کمک از چیزهای دیگر، می‌سازم. پس به جبرئیل دستور داد برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیاور. جبرئیل رفت و خواست پنین کند خاک گفت ای جبرئیل چه می‌کنی؟ جبرئیل گفت: مقداری از تو به نزد خداوند می‌برم که از تو جانشینی برای خود سازد.

خاک سوگند برداد به عزت و ذوالجلالی حق که مرا مبر که من طاقتِ قُرب ندارم و تابِ آن نیارم؛ من نهایتِ بُعد اختیار کردم، که قُربت را خطر بسیار است.
جبرئیل، چون ذکر سوگند شنید، به حضرت بازگشت. گفت: «خداوندا، تو داناتری، خاک تن در نمی دهد. میکائیل را فرمود: «تو برو.» او برفت. همچنین سوگند برداد. اسرافیل را فرمود: «تو برو.» او برفت. همچنین سوگند برداد. برگشت.



قلمرو زبانی

ا ذوالجلالی : صاحب بزرگی ا قُرب : نزدیکی ا بُعد : دوری . ا ، ا : فک اضافه : فطر قربت بسیار است .

قلمرو ادبی

تن در نمی دهد: کنایه از نپذیرفتن

قلمرو فکری

فاک جبرئیل را بر بزرگی شکوه خدا قسم داد و گفت مرا مبر که من طاقتِ نزدیکی به خداوند را ندارم . و نمی توانم تحمل کنم که قربتِ فطر بسیار دارد . جبرئیل وقتی سوگند فاک را شنید به نزد خداوند برگشت و گفت خداوند خود بهترین دانی که فاک رضایت نمی دهد و نمی پذیرد . خداوند به میکائیل دستور داد که تو برو . او نیز رفت و فاک چنین قسمی خورد ، خداوند به اسرافیل دستور داد که تو برو وقتی او رفت هم چنان فاک سوگند داد و او نیز برگشت

قلمرو زبانی

طوع : فرمان برداری، اطاعت / اکراه : زور، فشار، ناپسند داشتن / قبضه: آنچه با انگشتان یا مشت گیرند ، یک مشت از هر چیز / دو اسبه می آمد : به سرعت و با شوق می آمد

قلمرو ادبی

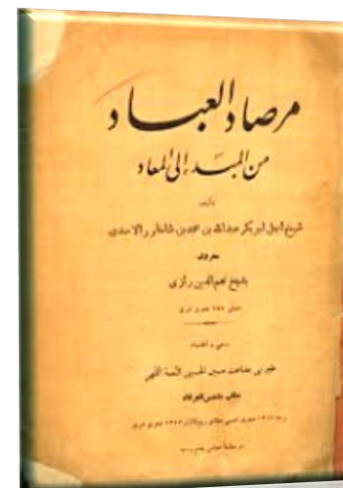
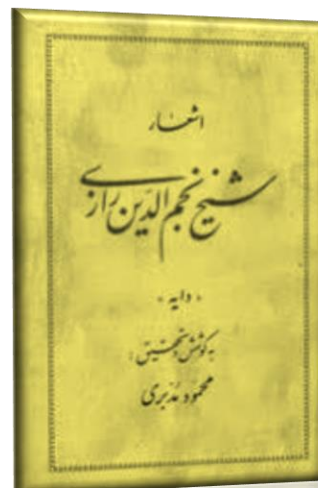
تن در نمی دهد کنایه از : قبول نمی کند / دو اسبه کنایه از سریع / عشق می آمد : تشفیص

قلمرو فکری

عزرائیل آمد و با فشع یک مشت خاک از روی زمین برداشت و به نزد خداوند آورد و آن خاک را میان مکه و شهر طائف قرار داد. عشق اینک شتابان آمد

حق تعالی عزرائیل را بفرمود: «برو؛ اگر به طوع و رغبت نیاید، به اکراه و به اجبار، برگیر و بیاور.»

عزرائیل بیامد و به قهر، یک قبضه خاک از روی جمله زمین برگرفت و بیاورد. آن خاک را میان مکه و طائف، فرو کرد. عشق، حالی دو اسبه می آمد.



جملگی ملایکه را در آن حالت، انگشتِ تعجب در دندانِ تحیر بمانده که آیا این چه سِرّ است که خاکِ ذلیل را از حضرتِ عزّت به چندین اعزاز می خوانند و خاک در کمالِ مذلت و خواری، با حضرتِ عزّت و کبریایی، چندین ناز می کند و با این همه، حضرتِ غنا، دیگری را به جای او نخواند و این سِر با دیگری در میان نهد.



قلمرو زبانی

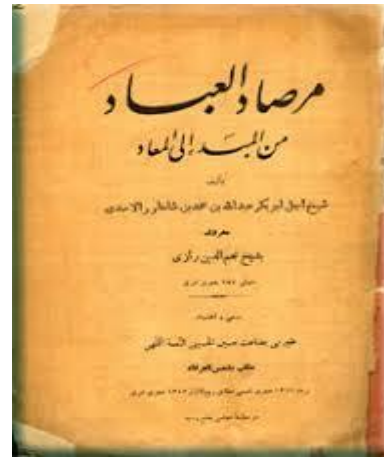
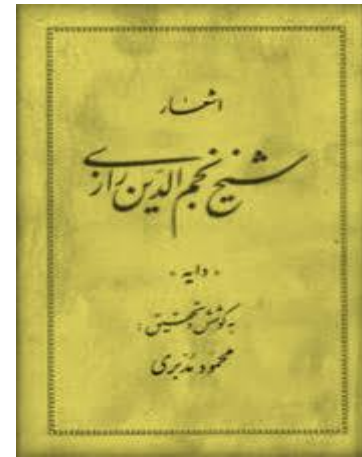
جملگی: همه / اعزاز: عزیز داشتن / کبریا: عظمت،
بزرگی / غنا: بی نیازی / جملگی ملائکه را در آن حالت،
«را» فک اضافه

قلمرو ادبی

انگشت تعجب در دندان مانند کنایه از حیرت کردن /
فاک ناز می کند: تشفیص / انگشت تعجب: اضافه
استعاری

قلمرو فکری

همگی فرشتگان از کار خداوند در شگفت مانند که این چه رازی است که فاک فرومایه را به بارگاه خداوندی با چندین بزرگداشت و احترام صدا می کنند و فاک در کمال فرومایگی و پستی، با خداوند، این چنین ناز می کند و با این همه، خداوند بی نیاز، دیگری را به جای او صدا نمی کند و این راز را برای دیگری مطرح نمی کند.



الطافِ الوهیت و حکمتِ ربوبیت، به سِرِّ ملائکه فرو می گفت: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، شما چه دانید که ما را با این مشتی خاک، چه کارها از ازل تا ابد در پیش است؟ معذورید که شما را سر و کار با عشق نبوده است. روز کی چند صبر کنید تا من بر این یک مشت خاک، دست کاری قدرت بنمایم، تا شما در این آینه، نقش های بوقلمون ببینید. اول نقش، آن باشد که همه را سجده او باید کرد.



قلمرو زبانی

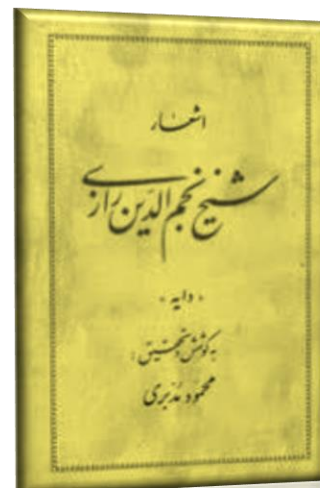
الوهیت : الهی بودن / ربوبیت : خدا / به سر ملائکه می گفت : به دل فرشتگان الهام می کرد / انی أعلم ما لا تعلمون : من چیزی می دانم که شما نمی دانید / ازل : زمان بی آغاز / ابد : زمان بی انتها / روز کی چند : چند روز اندک - ک تصغیر / روز کی چند : صفت مبوم / دستکاری قدرت بنمایم : قدرت نمایی کنم / در این آینه : بسم انسان / بوقلمون : رنگارنگ / همه را سجده او باید کرد : سبزه ی همه بر او واجب خواهد شد / همه را سجده : فک اضافه (سبزه همه)

قلمرو ادبی

مشتی خاک : مبارز از آدم / ازل و ابد : تضاد / تضمین : انی أعلم ما لا تعلمون / استعاره : آینه

قلمرو فکری

لطف خدا و دانش الهی به قلب فرشتگان الهام می کرد که من چیزی می دانم که شما نمی دانید. ای فرشتگان، شما آگاهی دارید که ما (خداوند) از روز نفست آفرینش (ازل) تا انتهای آن (ابد) با این یک مشت خاک (انسان) چه کارهایی پیش رو داریم. عذر شما پذیرفته است، زیرا شما سر و کاری با عشق نداشته اید. چند مدتی صبر کنید تا من قدرت خود را در این یک مشت خاک به شما نشان دهم تا شما جلوه های گوناگون و نقش های رنگارنگ در آینه آفرینش انسان ببینید. نخستین نقش و جلوه آن است که همه شما (فرشتگان) باید به او (انسان) سجده کنید



قلمرو زبانی

دل کرد : دل ساخت / ید : دست

پس، از ابرِ کرم، بارانِ محبت بر خاک آدم بارید و خاک را گل کرد و به یدِ قدرت در گل از گل، دل کرد. عشق، نتیجهٔ محبت حق است.

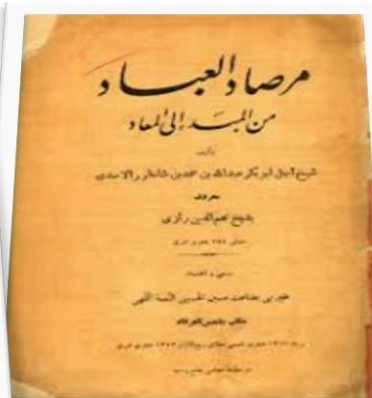
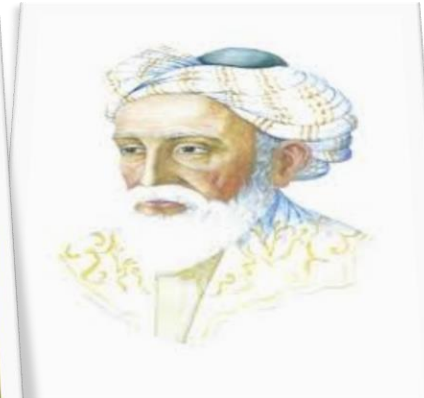
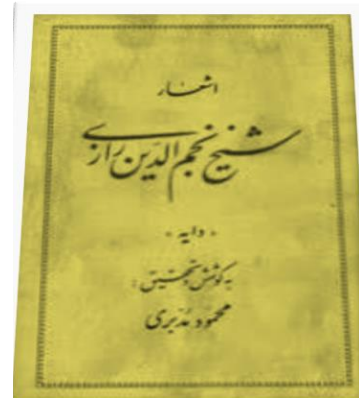


قلمرو ادبی

ابر کرم، باران محبت: اضافه تشبیهی / دل مجاز از عشق / استعاره: ید قدرت (قدرت مانند موجودی است که دست دارد) / جناس: گل، دل / تکرار: دل / مراعات نظیر: خاک، گل، ابر، باریدن

قلمرو فکری

پس خداوند از ابر کرم و لطف خود باران محبت را بر خاک آدم بارید و آن خاک را به گل تبدیل کرد و با دست قدرتمند خود از گل، دل را آفرید / پیام: آفرینش عشق در آدم



قلمرو زبانی

بیت اول

شب‌نم: ژاله / فتنه : بلا و گرفتاری / شور : هیجان و شوق
/ صد فتنه ، صد شور: ترکیب وصفی

از شب‌نم عشق، خاک آدم گل شد
سر نشتر عشق بر رگ روح زدند
صد فتنه و شور در جهمان حاصل شد
یک قطره فرو چکید و نامش دل شد

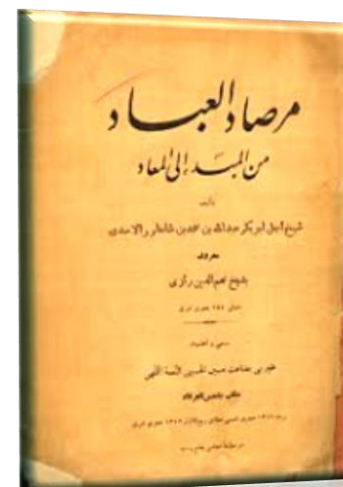
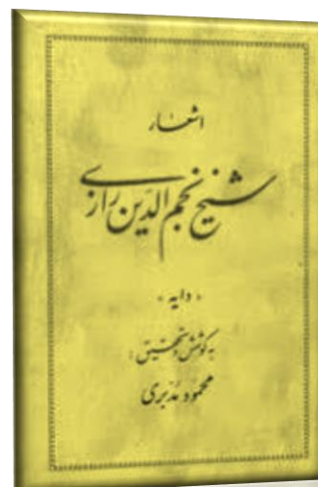
قلمرو ادبی

افزافه تشبیهی: شب‌نم عشق / صد: مجاز از بسیار / تشبیه
: سر نشتر عشق / گل و دل : جناس



قلمرو فکری

وجود فاکتی انسان، را با عشقی که همانند شب‌نم بود در هم
آمیخت (سرشت). به همین سبب فتنه ها و شورها
در جهان پدید آمد / پیام : تعبیه عشق در وجود آدمی



بیت دوّم

نشتر: نیشتر، آلت فلزی نوک تیز- گونه ای تیغ

از شبنم عشق، خاک آدم گل شد
سر نشتر عشق بر رگ روح زدند
صد فتنه و شور در جهمان حاصل شد
یک قطره فرو چکید و ناملش دل شد

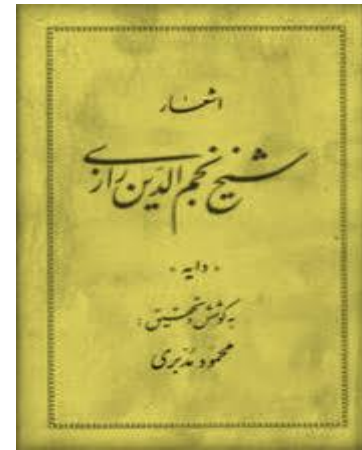
قلمرو ادبی

نشتر عشق: اضافه تشبیهی / استعاره: رگ، روح / تشبیه:
دل مانند قطره کوچک است / مراعات نظیر: رگ و
روح و دل / واج آرایبی: ش



قلمرو فکری

از ترکیب عشق الهی و روح انسانی، قطره ای فاضل
گردید که دل نام گرفت.
پیام: ازلی بودن عشق، عبین بودن عشق با فطرت
انسان و به عبارتی هدف از خلقت آدم، عشق بود



جمله، در آن حالت، متعجب وار می نگرستند که حضرت جَلت به خداوندی خویش، در آب و گل آدم، چهل شباروز تصرف می کرد و در هر ذره از آن گل، دلی تعبیه می کرد و آن را به نظر عنایت، پرورش می داد و حکمت با ملایکه می گفت: «شما در گل منگرید، در دل نگرید.»



قلمرو زبانی

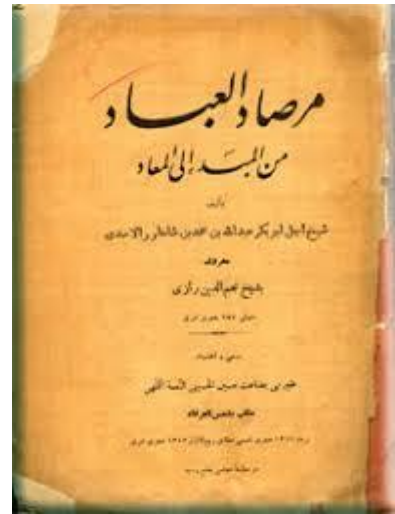
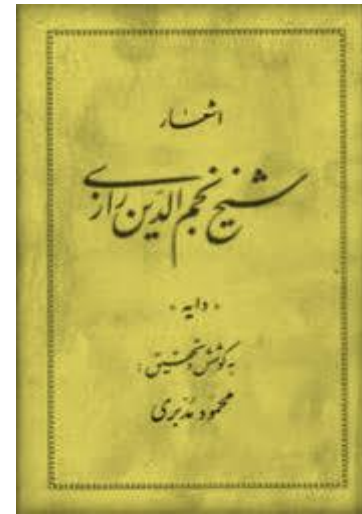
جمله : همه / متعجب وار : با تعجب / حضرت : آستانه،
 پیشگاه، درگاه / جلت : بزرگ است / شباروز : شب و روز /
 تصرف می کرد : دست کاری می کرد / تعبیه کردن :
 قرار دادن / عنایت : توجه / حکمت : دانش و راز

قلمرو ادبی

نظر عنایت : اضافه استعاری حضرت : مجاز از خداوند /
 منگرید : کنایه از توجه نکنید / منگرید - نگرید : تضاد
 گل و دل : جناس / آب و گل آدم : مجاز از جسم آدم

قلمرو فکری

همه موجودات عالم بالا در آن حال با تعجب نگاه میکردند که پروردگار بزرگ با قدرت خدایی خود چهل شبانه روز مشغول ساختن گل انسان بود و در هر ذره از گل آدم، دلی می ساخت و آن را با نظر و توجه پرورش می داد و دانش و حکمت به فرشتگان می آموخت و (کوشش می کرد) که شما به گل (قالب و جسم ظاهری انسان) نگاه نکنید. به دل نگاه کنید (توجه کنید) / پیام : توجه فرشتگان به ظاهر آدم و توجه خداوند به دل (پرهیز از حقناوت و ظاهر بینی)



قلمرو زبانی

نظر: نگاه / به سنگ بر: آوردن دو حرف اضافه برای یک
 متمم / گماردن : مشغول کردن (بن مضارع گماشت ،
 بن مضارع : گمار)

گر من نظری به سنگ بر، بگمارم از سنگ، دلی سوخته بیرون آرم

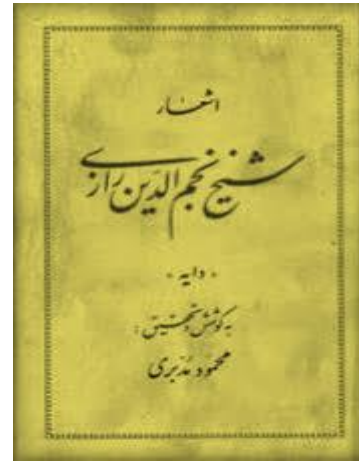
قلمرو ادبی

دلسوفته : کنایه از عاشق / تکرار : سنگ / واج آرایی :
 گ / سنگ : نمار سفتی / نظر گماردن : کنایه از توجه
 کردن



قلمرو فکری

اگر من به سنگ سفت هم توجه بکنم، آن سنگ سفت را
 تبدیل به دلی سوخته و عاشق خواهم کرد .
 پیام : توانایی خداوند در آفرینش



اینجا، عشق معکوس گردد؛ اگر معشوق خواهد که از او بگریزد، او به هزار دست در دامنش آویزد. آن چه بود که اول می‌گریختی و این چیست که امروز درمی‌آویزی؟
- آن روز گل بودم، می‌گریختم، امروز همه دل شدم، در می‌آویزم.



قلمرو زبانی

قلمرو زبانی : گریختن : فرار کردن (بن ماضی : گریخت
/ بن مضارع : گریز)

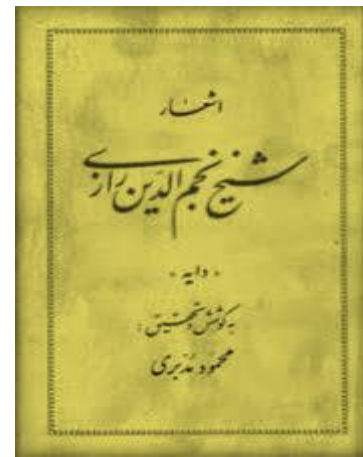
قلمرو ادبی

هزار دست اغراق و کنایه از : با همه توان / دست در دامن کسی آویختن
: کنایه از متوسل شدن به او /

بگریزد ، آویزد - می‌گریختی ، در می‌آویزی : تضاد / بگریزد و آویزد : سجع
ادل و گل : جناس / می‌گریختم و در می‌آویزم : تضاد / امروز دل شده ام :
اغراق و کنایه از عاشق شدن . / دل : مجاز از عشق / آن و این : تضاد

قلمرو فکری

در اینجا عشق وارونه عمل می‌کند اگر معشوق (خداوند) بفواهد که از عاشق
(آدم) فرار کند عاشق با همه توان او را می‌گیرد . آن چیست که اول فرار
می‌کردی و این چیست که امروز پنگ زده ای ورها نمی‌کنی ؟ آدم می
گوید: آن روز گل بودم فرار می‌کردم . امروز همه دل شده ام (، خدا را رها
نمی‌کنم) . / مفهوم : عشق موجب دلبستگی است .



قلمرو زبانی

فزااین: ج خزانہ، گنبینوها / غیب: نهان / گوهر: جواهر / نهاد: ذات / تعبیه کردن: قرار دادن، جاسازی کردن / انفایس: جمع نفیسه، چیزهای نفیس و گران بها / دغین کردن: دغن کردن / هیات: زندگی (هم آوا؛ حیاط: مھوطه باز خانه) / ابد: زمان آینده که نہایت ندارد، جاوید / سرشتن: مفلوط کردن، خمیر کردن (بن ماضی: سرشت؛ بن مضارع: سریش) / ابروردند: پرورش دادند.

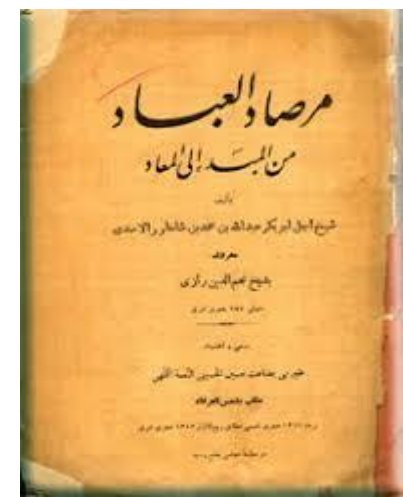
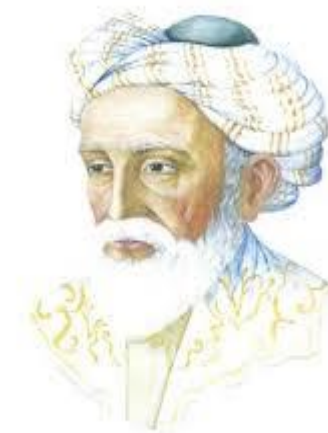
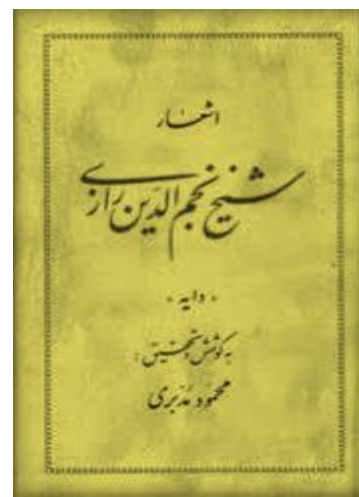
قلمرو ادبی

گوهر: استعاره از هر چیز ارزشمند / آب و گل: مجاز از کلبه / آفتاب نظر: اضافه تشبیهی

قلمرو فکری

همچنین هر لحظه از گنبینوهای الهی، جواهری در ذات انسان جاسازی میکردند تا هر چیز گران بها که در گنبنه الهی بود در آب و گل آدم نهادند، زمانی که نوبت به دل رسید، گل آدم را از بهشت آوردند و با آب زندگانی ابدی آمیختند و با آفتاب نظر خدا پرورش دادند

همچنین، هر لحظه از خزاین غیب، گوهری، در نهاد او تعبیه می کردند، تا هر چه از نفایس خزاین غیب بود، جمله در آب و گل آدم، دغین کردند. چون نوبت به دل رسید، گل دل را از بهشت بیاوردند و به آب حیات ابدی سرشتند و به آفتاب نظر پروردند.



چون کارِ دل به این کمال رسید، گوهری بود در خزانهٔ غیب که آن را از نظر خازنان پنهان داشته بود. فرمود که آن را هیچ خزانه لایق نیست، آلا حضرتِ ما، یا دلِ آدم.



قلمرو زبانی

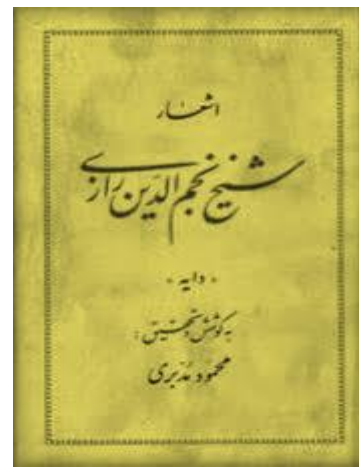
آن را هیچ خزانه لایق نیست : « را » فک اضافه ، هیچ
 خزانه لایق آن نیست. / فازن : نگهبان / آلا : مگر — الا
 : حرف اضافه ، حضرت : متمم / یا : حرف عطف (دل :
 معطوف)

قلمرو ادبی

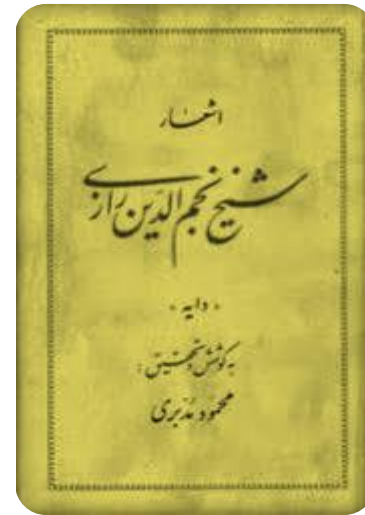
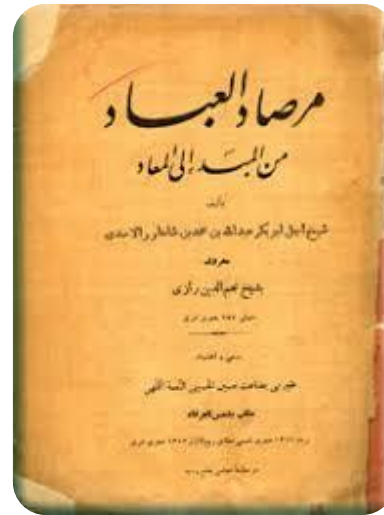
استعاره : « گوهر » استعاره از « عشق » / تشبیه : آفتاب
 نظر / گوهری بود ... غیب : تشبیه

قلمرو فکری

وقتی کارِ دل به این مرحله از شایستگی و کمال رسید
 خداوند دل را در گنبد غیب از چشم نگهبانان پنهان نگه
 داشته بود. پس فرمود هیچ خزانه ای لایق نگهداری از دل
 نیست مگر نزد من یا دلِ آدم



آن چه بود؟ گوهرِ محبت بود که در صدفِ امانت معرفت تعبیه کرده بودند، و بر مُلک و ملکوت عرضه داشته، هیچ کس استحقاقِ خزانگی و خزانهداری آن گوهر نیافته، خزانگی آن را دلِ آدم لایق بود، و به خزانهداری آن، جانِ آدم شایسته بود.



قلمرو زبانی

محبت: عشق / تعبیه کردن: قرار دادن، جاسازی کردن / ملکوت: عالم غیب، جهان بالا / عرضه داشتند: ارائه کردند / استمقاق: سزاواری، شایستگی / فزانگی: نگهداری / گوهر: جواهر / «را» در «آن را» دل آدم لایق بود: اضافه گسسته: دل آدم لایق آن بود / لایق: شایسته

قلمرو ادبی

گوهر محبت: اضافه تشبیهی / صدف امانت معرفت: اضافه تشبیهی / ملک و ملکوت: اشتقاق، مجازاً همه آفرینش / گوهر دوم: استعاره از عشق / تلمیح به آیه «إِنَّا عَرَفْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ...»

قلمرو فکری

آن چه بود؟ عشق بود که به عنوان امانت الهی جاسازی کرده بودند و بر همه موجودات ارائه کرده بودند، هیچ کس شایسته نگهداری آن گوهر نبود. فقط دل آدم شایسته نگهداری آن بود. دلی که با آفتاب نظر الهی پرورده شده بود و جان آدم شایسته نگهداری از آن بود / پیام: ارزش آدمی به عشق است، هدف آفرینش آدمی عشق است

آدم به زیر لب آهسته می گفت: «اگر شما مرا نمی شناسید، من شما را می شناسم، باشید تا من سر از این خواب خوش بردارم، اسامی شما را یک به یک بر شمارم.»



قلمرو زبانی

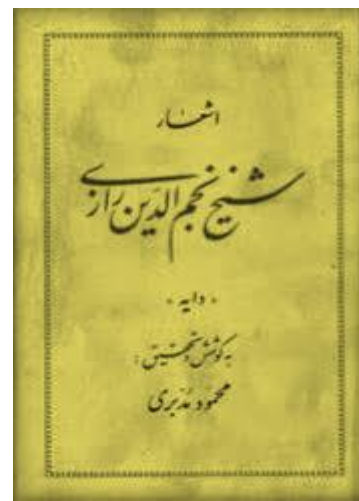
ملائیکه: فرشتگان / مقرب: آن که نزدیکی به کسی شده و در نزد او منزلت پیدا کرده است / هیچ کس آدم را نمی شناختند: شناسه جمع برای نهاد مفرد / آیا این چه ... است: فلاف هنجار زبان / نگاشتن: نقاشی کردن (بن ماضی: نگاشت، بن مضارع: نگار)

قلمرو ادبی

نقش استعاره از جلوه حق

قلمرو فکری

فرشتگان نزدیک به خداوند هیچ کس آدم را نمی شناختند. یکی یکی از کنار آدم میگذشتند و میگفتند: «این چه موجود عجیبی است که آن را میسازند؟ پیام: شگفتی فرشتگان از فرینش آدم»



هر چند که ملائکه در او نظر می کردند، نمی دانستند که این چه مجموعه‌ای است تا ابلیس پُر تلبیس یک باری گرد او طواف می کرد. چون ابلیس، گرد قالب آدم بر آمد، هر چیز را که بدید، دانست که چیست، اما چون به دل رسید، دل را بر مثال کوشکی یافت. هر چند که کوشید که راهی یابد تا به درون دل در رود، هیچ راه نیافت.



دل را بر مثال کوشکی یافت: تشبیه

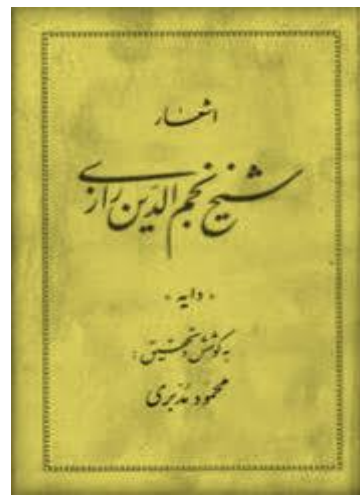
قلمرو زبانی

مجموعه: آنچه از اجزای کوچکتر تشکیل شود. / تلبیس: حقیقت را پنهان کردن، هیله و مکر به کار بردن، نیرنگ سازی / پر تلبیس: پرفریب / طواف کردن: گشتن پیرامون چیزی / بر مثال: همانند / کوشک: ساختمانی بلند، وسیع و زیبا که اغلب در میان باغ قرار گرفته است؛ قصر، کاخ / در رود: داخل شود

قلمرو ادبی

قلمرو فکری

هر چه قدر فرشتگان با دقت به انسان مینگریستند نمیتوانستند به حقیقت آدم پی ببرند تا اینکه شیطان فریبکار یک بار به دقت او را ورنه از کرد (گرد آگرد آدم گشت) هر چیزی را که دید فهمید که چیست؛ اما چون به دل آدم رسید، دل را همانند کافی یافت. هر چه کوشید که راهی بیابد تا درون دل داخل شود، هیچ راه نیافت / پیام: ناآگاهی فرشتگان از سرشت آدم



قلمرو زبانی

سهل: آسان / « را » در « ما را وقتی آفتی رسد » : حرف اضافه؛ به ما وقتی آفتی رسد / آفت: زیان، آسیب / اشفص: فرد / « حق تعالی را با این قالب سر و کاری باشد »: دارندگی؛ حق تعالی با این قالب سر و کاری دارد / موضع: جا / تعبیه: جاسازی / نومید: ناامید / بار دادن: اجازه حضور دادن /

مردود: رد شده

قلمرو ادبی

قلمرو ادبی: هزاره؛ مجاز از بسیار / در دل: اضافه استعاری

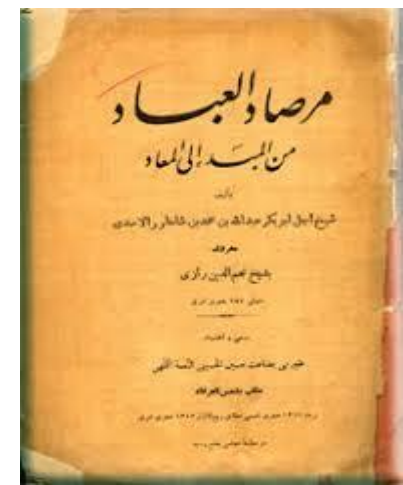
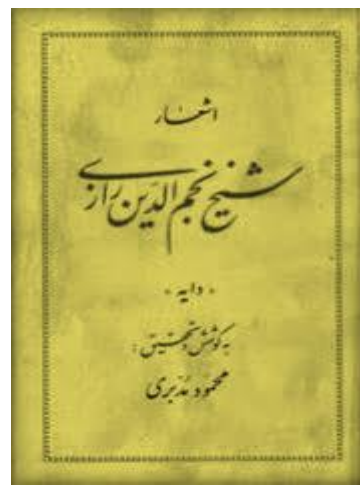
جهان: مجاز از جهانیان

ابلیس با خود گفت: « هر چه دیدم، سهل بود، کار مشکل اینجاست. اگر ما را آفتی رسد از این شخص، از این موضع تواند بود و اگر حق تعالی را با این قالب، سر و کاری خواهد بود، در این موضع تواند بود. » با صد هزار اندیشه، نومید از دل باز گشت. ابلیس را چون در دل آدم بار ندادند، مردود همه جهان گشت.

مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد، نجم الدین رازی (معروف به دایه)



قلمرو فکری: با خود گفت هر چه را که دیدم شناخت آن آسان بود. کار مشکل این جاست (دل). اگر روزی به ما آسیبی برسد از این جایگاه (دل) فواید بود و اگر خداوند بخواهد با انسان رابطه و سر و کاری داشته باشد یا چیزی را میفواهد در آدم جاسازی کند، این مکان فواید بود / چون شیطان را به دل انسان راه ندادند و او را نپذیرفتند از طرف همه جهانیان رانده شد / پیام: ارزش دل و عشق



قلمرو زبانی

۱ معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

- تا در تحصیل فضل و ادب، رغبتی صادق نباشد، این منزلت نتوان یافت. کلیله و دمنه
- ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست در حضرت کریم، تمنّاجه حاجت است؟ حافظ
- نانم افزود و آبرویم کاست بینوایی به از مذلّت خواست سعدی

۲ با دقت و توجه به جدول زیر، شکل‌ها و جایگاه همزه را در زبان فارسی بهتر بشناسیم:

شکل همزه	ا	ء	آ	أ	ؤ	ئ
مثال	ابر	جزء	آسان	رافت	رؤیا	هیئت
	اراده	شیء	الآن	مبدأ	مؤلف	متألئ
	اجرت		مار بوأ		لؤلؤ	

■ اکنون برای کاربرد هر یک از شکل‌های مختلف همزه، سه واژه مناسب بیابید و بنویسید.

۳ در بند پایانی درس، جمله‌های مرکب و پیوندهای وابسته‌ساز را مشخص کنید.

قلمرو زبانی

□ ۱- رغبت: میل، علاقه

□ منزلت: جایگاه

□ حضرت: حضور/ منزلت: فواری

➤ ۲- شکل همزه: ا / اء / آ / اؤ / ئ

➤ مثال: اصناف - اسرافیل - اردک - سوء - شیء - آمدن -

مأفز - مار بوأ - مأفز - ملبأ - رؤیت - رؤسا - تلالؤ - عزرائیل

- متألئ

➤ ۳-- اگر، چون

➤ ۱- تشبیه : ابر کرم ، بارن رحمت / مراعات نظیر : باران ، بارید / خاک ، گل / جناس : گل ، دل / تکرار : گل / استعاره : ید قدرت

➤ ۲- رگ روح : روح مانند مویز است که رگ دارد.

➤ ۳-

نپذیرفتن (بار ندادن)

متوسل شدن (در آویزد)

شتاب داشتن (دو اسبه آمدن)

۱ عبارت زیر را از دید آرایه های ادبی، بررسی کنید.

پس، از ابر کرم، باران محبت بر خاک آدم بارید و خاک را گل کرد و به ید قدرت در گل از گل، دل کرد.

۲ در بیت زیر، «استعاره» را مشخص کنید و آن را بررسی نمایید.

سر نشتر عشق بر رگ روح زدند یک قطره فرو چکید و نامش دل شد

۳ برای هر مفهوم زیر، از متن درس، معادل کنایی بیابید و بنویسید.

■ نپذیرفتن (.....)

■ متوسل شدن (.....)

■ شتاب داشتن (.....)

۱ در عبارت های زیر، مقصود از قسمت های مشخص شده چیست؟

الف) شما در این آینه، نقش های بوقلمون بینید.

ب) هر لحظه، از خزاین غیب، گوهری، در نهاد او تعبیه می کردند.

پ) از حکمتِ ربوبیت به سِرِّ ملائکه فرو می گفت.

□ ا-الف) شما در این آینه، نقش های بوقلمون بینید.

بسم انسان

□ ب) هر لحظه، از خزاین غیب، گوهری، در نهاد

او تعبیه می کردند. عشق

□ پ) حکمتِ ربوبیت به سِرِّ ملائکه فرو می گفت : ...

. قلب

➤ ۲- آیا این چه سرّ است که فاک ذلیل را از حضرت عزّت به چندین اعزاز می خوانند و فاک در کمال مذلت و خواری، با حضرت عزّت و کبریایی، چندین ناز می کند.

❑ - معزورید که شما را سروکار با عشق نبوده است.

❑ - شما در گل منگرید در دل نگرید

➤ ۳- الف) آدم زیر لب آهسته گفت اگر شما مرا نمی شناسید من شما را می شناسم باشید تا من سر از این فواب فوش بردارم اسامی شما را یک به یک بر شمارم

➤ ب) آن چه بود؟ گوهر محبت که در صدف

➤ فراوند امانت را به تمام موجودات عرصه داشت اما کسی آن را نپذیرفت جز انسان این نشانه نادان بودن انسان است و ضلم کردن در حق خودش

۲ هر بیت، با کدام قسمت از متن درس تناسب مفهومی دارد؟

■ ناز تو و نیاز تو شد، همه دلپذیر من ناز تو دلپذیر شد، هستی ناگزیر من حسین منزوی

■ نیست جانش محرم اسرار عشق هر که را در جان، غم جانانه نیست خواجهی کرمانی

■ تو ز قرآن، ای پسر، ظاهر مبین دیو، آدم را نبیند غیر طین مولوی

۳ درباره ارتباط معنایی آیات شریفه زیر و متن درس توضیح دهید.

الف) وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا. (همه نامها را به آدم آموخت.) (سوره بقره، آیه ۳۱)

ب) إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا. (سوره احزاب، آیه ۷۲)

(ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم؛ پس، از پذیرفتن و حمل آن خودداری کردند و از آن هراسناک بودند و انسان، آن را بر دوش کشید. به درستی که او بسیار ستمگر و نادان بود.)